



سیاست بازنده

امریکا چطور رژیم صهیونیستی را برای مقابله با جهان اسلام به خدمت گرفت؟



دکتر ابراهیم منتقی

رئیس دانشکده علوم
سیاسی دانشگاه تهران

۱. دو عامل «واقعیت‌های ذهنی» و «واقعیت‌های عینی» همچون تکنولوژی و صنعت، اقتصاد... به عنوان عوامل توسعه یا افول یک ملت شناخته می‌شوند. با توجه به این معادله، دولت عثمانی در قرن ۱۸ و ۱۹ که به عنوان یک قدرت مرکزی در جهان اسلام حتی در اروپای مرکزی شناخته می‌شد دو عامل باعث فروپاشی امپراطوری اش شد؛ یکی، عقب‌افتادگی در همکاری با تحولات تکنولوژیکی که سبب پیشرفت کشورهای چون انگلیس، آلمان و آمریکا و خروج تدریجی امپراطوری عثمانی از گردونه قدرت‌های جنگ جهانی شد. دوم، استبداد داخلی و تغییر

معدلات قدرت علیه امپراطوری عثمانی. در واقع گرایش عثمانی به تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی و عدم درک ظهور قدرت جدیدی به نام آمریکا و حمایت انگلیس از این قدرت نوظهور سبب شد تا در ائتلاف قدرت در سمت دولت‌های اقتدارگرا قرار گیرد که در نهایت شکست‌خوردگان جنگ جهانی دوم بودند. ۲. با فروپاشی عثمانی براساس

معاهده صفر، ۶ کشور در نقشه جهانی ظاهر شدند که دو کشور سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه درآمدند و ۴ کشور دیگر و از آن جمله فلسطین زیر نظر دولت انگلیس اداره می‌شدند. انگلیسی‌ها پس از جنگ جهانی دوم با التفات به این امر که قادر به مدیریت فضای سیاسی جهان نیستند برای حفظ قدرت، سه روش را در دسترس کار قرار دادند: نخست، جایگزین



ایرنا

کردن ایران به جای خود، دوم، فعال کردن بازیگران نیابتی که توانایی ایجاد تعادل منطقه‌ای را داشته باشند و سوم، ایجاد ائتلاف‌های جدید در سطح منطقه از طریق دولت‌سازی و جابه‌جایی قدرت. ۳. «حمایت از شبکه صهیونیستی» در کنار ایجاد تحولات ایران، یونان و ترکیه در راستای این سه اصل انجام می‌شد تا از طریق آن، قدرت در جهان غرب



در واقع گرایش عثمانی به تمامیت‌خواهی و اقتدارگرایی و عدم درک ظهور قدرت جدیدی به نام آمریکا و حمایت انگلیس از این قدرت نوظهور سبب شد تا در ائتلاف قدرت در سمت دولت‌های اقتدارگرا قرار گیرد که در نهایت شکست‌خوردگان جنگ جهانی دوم بودند

باقی بماند. چراکه دولت‌های اروپایی به این نتیجه رسیده بودند که جامعه یهودیان یک گروه منفور در جهان غرب هستند که براساس آموزه‌های تلمودی نگاه بسیار سختگیرانه‌ای نسبت به مسلمانان دارند. از همین رو، یهودیان بهترین گزینه برای مقابله با جهان اسلامی بودند که مدت‌ها حاضر به پذیرش هژمونی غرب نشده بودند.

از طرف دیگر با ساکن شدن یهودیان در فلسطین، جامعه اروپایی نیز از درگیری با یهودیان نجات می‌یافت. مضاف بر اینها یهودیان از اوایل قرن ۲۰ نبض سرمایه‌داری مالی را در دست گرفتند و از طریق صدور تکنولوژی، ایجاد جریان‌های فرهنگی و تسلط بر فضای رسانه، یک «مثلث قدرت» را تا سال ۱۹۴۸ ایجاد کردند و به بازیگران مطلوب آمریکا بدل شدند. از این رو، امریکایی‌ها در تمام اسناد امنیتی، رژیم صهیونیستی را در حوزه «منافع حیاتی» و در حوزه سرزمینی خود قرار دادند، چراکه اسرائیل خط مقدم دفاعی و امنیتی آمریکا در منطقه است.

مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر منتقی است که در نشست «مهرسی تاریخی روابط ایران و فلسطین و آمریکا-اسرائیل» در مرکز اسناد انقلاب اسلامی ارائه شده است.

اندیشه

دیدگاه

الهیات مقاومت



حجت‌الاسلام محمدباقر پوراصمی

مدیر گروه کلام و الهیات معاصر
پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

جبهه مقاومت با داشتن خاستگاه مطمئن چون جمهوری اسلامی و با پرچمدارانی همچون شهید سلیمانی و مجاهدانی همچون سید حسن نصرالله و نیروهای جان بر کف مقاومت اسلامی و حماس در فلسطین راهی را آغاز کرده است که نصرت الهی را به دنبال خواهد داشت و این نسخه درمان بخش می‌تواند دایره نظام سلطه را محدود کند و به حاشیه براند. مفهوم «مقاومت» از ثمرات انقلاب اسلامی و امامین انقلاب است و امروزه به عنوان یک الگوی راهی بخش و نتیجه‌بخش مطرح است. از این رو، می‌توان این مهم را در دستگاه اندیشه اسلامی و تفکر کلامی بحث نمود و از مفهومی به نام «الهیات مقاومت» یاد کرد. «الهیات مقاومت» بر باورهای دینی استوار بوده و بر ایمان به خدا، نقش انسان در تعیین سرنوشت و باور به نصرت الهی تکیه دارد.

حوادث و تحولات اخیر در غزه که با طوفان الاقصی آغاز شد ایستادگی و مقاومت شگفت‌آمیز مردم مسلمان فلسطین در برابر رژیم اشغالگر اسرائیل را به عنوان پدیده‌ای تحسین‌برانگیز تثبیت کرد؛ این مقاومت را می‌توان حرکتی مبارک



در امتداد استقامت و ایستادگی انبیا و اوصیای الهی برشمرد. «الهیات مقاومت» بر آموزه‌های دینی استوار است و بر توحید و ایمان به خدا و باور به نصرت الهی تکیه دارد و مبتنی بر میانی خداشناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و... است. ۱. وقتی بر «مبانی خداشناختی» الهیات مقاومت تمرکز می‌شود باید بر باور به حاکمیت‌الله در همه اضلاع زندگی، اعتقاد به تدبیر امور از سوی حق، حرکت در راه خدا و جلب رضایت الهی و توجه به نقش سنت‌های الهی در تغییر سرنوشت تمرکز کرد؛ «آن کسی که دلش متکی به خدای متعال است، او غالب است. و به نصرت خدایی دست خواهد یافت و هیچ کس بر او غلبه نخواهد کرد». ۲. «مبانی انسان‌شناختی» الهیات مقاومت به اختیار و آزادی توجه می‌شود، بر خلاف سایر جریان‌های معاصر همچون الهیات رهابخش که انسان‌مداری جایگزین خدامداری شده است. الهیات مقاومت به انسان‌ها مسئولیت‌پذیری اجتماعی را یادآور می‌شود که این مضاف، مبارزه همت‌ها، عزم‌ها و اراده‌هاست. هر طرف اراده قوی‌تری داشته باشد، او غالب است. اگر همگان بر تغییر و اصلاح اقدام کنند، کفه جبهه حق تقویت می‌شود.

۳. در «مبانی جهان‌شناختی» الهیات مقاومت، استواری جهان بر عدل و مواجهه با نظام سلطه هر ستم‌رفته بر زندگی فردی و جمعی محور اساسی است. مقاومت به مثابه حق، واکنشی در برابر ظلم و ستم‌پیشگی جبهه باطل است و فرجام مقاومت و ایستادگی، عزت و غلبه است. ۴. در «مبانی راهنماشناختی الهیات مقاومت» باور به ولایت معصومان (ع) و تأسی به سنت قوی و فعلی و تقریری ایشان در جهت‌گیری صحیح یک اصل است. قرآن کریم در آیه ۱۴۶ سوره آل عمران می‌فرماید: «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند و در راه خدا، هر چه به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و سرفروزد نیامدند و خدا خشکیابان را دوست دارد. قرآن کریم سپس ایشان را به استقامت در دین توحید و التزام به راه عبودیت بدون هیچ تزلزلی دعوت می‌کند: «هم تو» خطاب به رسول گرامی اسلام (ص) «باید استقامت کنی و همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند است که لحن این آیه، لحن تشدد است و هیچ نشانه رحمت در این آیه نیست؛ یعنی خداوند این خواست را حتمی تلقی کرده و از همه اهل ایمان، مقاومت و ایستادگی را مطالبه کرده است. ۵. در باب «مبانی معرفت‌شناختی» الهیات مقاومت، نخست باید باور داشت که حق و جبهه حقی هست و مواجهه آن با جبهه باطل نیز همواره وجود دارد. پذیرش این مبنا به معنای واقعی دانستن گزاره‌هایی چون «مبارزه با ستم و ستمگری» و «دوری از طاغوت» و «کمک به مظلوم» و «تلاش برای راهی از ستم» است. الهیات مقاومت برخاسته از احساسات و عاطفه نیست بلکه استوار بر عقل و رفتار عقلا است و یقیناً نتیجه‌بخش خواهد بود. این نگاه در مقابل این تفکر کلامی و فلسفه باطل است که با ترویج شک‌گرایی و نسبی‌گرایی به بی‌فایده بودن هر مقاومتی تلاش می‌کنند آن را فاقد ارزش نشان دهند.

می‌دهند که اینها برترین حقایق اند و آشنایی با آنها برای آشناشوندن‌هاش فضیلت بزرگی است اما اگر تا این اندازه خوش‌بین یا معتقد نباشیم، می‌توانیم بگوییم تمرین ذهنی خوبی است که متعلم را شاید مهبیای رفتن به سوی فلسفه کند.

تب و تاب فلسفه در جامعه ما
فلسفه دوره اسلامی برای ما و برای همه اهل فلسفه متضمن درس‌های گران‌بهایی است، به شرط اینکه آن درس‌ها را حقایق مطلق و نهایی نباشند. تعالیم فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد.

در این کتاب، فارابی گشایشگر راه و راهنماست، اما مدت‌هاست که دیگر فلسفه در نظر اهل فلسفه دیار ما راه نیست، حقیقت است. حقیقت هم ثابت است. من که فکر کرده‌ام فلسفه یک امر تاریخی است و تفکر را در نسبت با «زمان» در نظر آورده‌ام، در زمانی که خطابه‌ها و حرف‌های سطحی هر روزی، فلسفه قلمداد شده و غوغای عام آن را پدید آورده‌ام، نباید انتظار داشته باشم که نوشته‌ام درباره فیلسوفی مثل فارابی، در شمار آثار قابل اعتنا و فلسفی قرار گیرد.

هیچ فلسفه‌ای سخن نهایی نیست

وقتی می‌گوییم فلسفه «زمانی» و «تاریخی» است، یکی از نتایجش این است که فلسفه، علم صرفاً مسموع نیست، بلکه باید با جان پیوند یابد و جان‌ها در عالم خاصشان به هم پیوسته‌اند و فلسفه نیز به حکیم این پیوستگی کمک می‌کند و «خرد جمعی» را قوت می‌بخشد. اکنون دیگر فلسفه راه نشان نمی‌دهد؛ آینده را هم روشن نمی‌بیند. ظاهر این است که جهان به سمت قهر و خشونت بی‌حساب می‌رود و شاید در غیاب تفکر و فلسفه، زبان و قلم هم به خدمت قهر و خشونت و رذیلت درآید.

نمی‌گوییم تفکر نیست، آنچه هست، آینده‌سازی نمی‌کند. در تاریخ فلسفه، فیلسوفان طرح‌های تازه می‌یافتند و پیش می‌آوردند. اکنون دیگر طرحی در کار نیست. در دوران اسلامی، فارابی نیز به تلقی تازه‌ای از وجود و ماهیت رسیده و بر اثر این فیض، راه و مسیر فلسفه دوره اسلامی را طراحی کرده است. این طراحی نقشه راه نبود، بلکه گزارش چشم‌انداز مهم تاریخی بود که به ملاحظراً چشم‌انداز دیگری نداشتیم. توجه کنیم که هیچ فلسفه‌ای سخن نهایی نیست. فلسفه‌ها درس تفکرند. ما هم باید از فارابی و دیگر فیلسوفان درس بیاموزیم و گرچه زمان‌مان زمانی دشوار و پر آشوب و خشن و یخیل و سطحی‌پرور است، همچنان به تفکر و تجدید عهد با آن امیدوار باشیم.

فلسفه دوره اسلامی برای ما و برای همه اهل فلسفه متضمن درس‌های گران‌بهایی است؛ به شرط اینکه آن درس‌ها را حقایق مطلق و نهایی و ثابت و ابدی ندانیم و بتوانیم در آنها تحقیق و تأمل کنیم. تعالیم فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد. فیلسوفان گذشته، برای اهل نظر در این زمان باید راهنمای تفکر باشد.

فارابی

آشوب جهان در غیاب فلسفه

جهان اسلام پیشروانی داشت. این پیشروان نه فقط فلسفه‌دان‌ها، بلکه همه دانشمندان و اهل نظری بودند که از علوم یونانی طب و ریاضیات و نجوم و طبیعیات بهره داشتند.

کارکرد و کارایی فلسفه
فارابی می‌دانست که فلسفه برای مدینه (سیاست) و اهل مدینه است و مدینه انسانی با آن سامان و نظم می‌یابد. اخلاق او فکر کردند و در این فکری حق نبودند که تأکید و تصحیح بر پیوند میان زندگی و فلسفه و یگانه دانستن فلسفه و دین، چندان ضرورت ندارد، بلکه وجود فلسفه همان محقق شدن خرد است، غافل از اینکه خرد هم وقتی مراحل از سیر را می‌پیماید، به عادت تبدیل می‌شود و از زندگی پیوند می‌برد و در هیأت یک منطق خشک، متصلب می‌شود و در این وقت دیگر جز تکرار دلائل و استدلال‌ها و به اصطلاح پرهان‌ها نیست و تلقی فارابی، ماهیت به امر امکانی و مخلوق تبدیل شد. البته فارابی در کار گشایش راه فلسفه در

دین و فلسفه باز کرد؛ با درست بگویم راهی گشود که فلسفه به دیار اسلام بیاید و این کاری عظیم بود. عظمت این کار را نه شرق شناسی درک کرد و نه پژوهنگانی که روش پژوهش شرق‌شناسی را دنبال کردند. گوئی آمدن فلسفه به دیار اسلام و قرار گرفتن آن در کنار دین، یک امر عادی و بدون مشکل بوده است. حتی اگر کار را سهل بگیریم، لااقل می‌بایست کسی بیاید و اعتبار فلسفه را اثبات کند و طرح آن را به صورتی ملایم و موافق با اعتقادات زمان درآورد تا زمینه اقبال‌ها به آن پذیرفتن فراهم شود.

نمی‌دانیم چگونه فارابی با یک تصرف ظاهراً کوچک، اما در حقیقت بزرگ، در معنی ماهیت، فلسفه را اگر نه مستعد سازش با دین، بلکه آماده پذیرفتن خدای خالق و تأمل در وحی و... کرد. خدای خالق در فلسفه یونانی جایی نداشت و ماهیت، مخلوق نبود. با تصرف و تلقی فارابی، ماهیت به امر امکانی و مخلوق تبدیل شد. البته فارابی در کار گشایش راه فلسفه در

نقد و نظر

دکتر رضا داوری اردکانی
استاد فلسفه و عضو فرهنگستان علوم

در نظر اهل فلسفه ما «تاریخ فلسفه» کاری فتنی است و آن را در قلمرو فلسفه نباید آورد. زیرا «تاریخ» گزارش امور جزئی است و با فلسفه که علم کلی است، نسبت ندارد. البته فلسفه علم کلی است، اما کلیاتش انتزاعی صرف نیست که با «زمان» و «تاریخ» هیچ نسبتی نداشته باشد. فلسفه اگر راهنمای زندگی یا لاقل گزارش زمان نباشد و در مردمان «خودگامی» پدید نیامد، صرفاً یک شیء زینتی است که معدودی از خواص به آن دست‌رسی دارند و می‌توانند با آن تقن کنند. از این رو، بازخوانی فلسفه دوره اسلامی می‌تواند برای ما متضمن درس‌های گران‌بهایی باشد. در این یادداشت دکتر رضا داوری اردکانی «مقام فارابی در تاریخ فلسفه اسلامی» را روایت می‌کند. آنچه در ادامه می‌خوانید گزیده ویرایش و تلخیص شده «ایران» از مقاله مفصل و جامع او در نخستین شماره مجله «نقدنامه علوم انسانی» است.

مقام فارابی در فلسفه اسلامی
فارابی اگر بزرگ است، نه صرفاً از آن روست که منطق و طبیعیات و الهیات و علوم دینی می‌دانست. در این راه، دین و فلسفه هر دو صورتی جملہ بزرگی چون کندی، صاحب این معلومات بوده و از این حیث، مقام خاصی نداشته‌اند. اما فارابی کاری بزرگ‌تر کرده و برای گشودن مرحله‌ای تازه از تاریخ فلسفه و تجدید عهد فلسفه در جهان اسلامی، طرح «اتحاد دین و فلسفه» را به میان آورده است. در بحث‌های نظری و تحلیل‌های منطقی شاید «دین» و «فلسفه» با هم جمع نشوند و دو مفهوم متناهی باشند و البته دو ماهیت متفاوتند؛ اما در تاریخ این دو به نحو یا انتحایی با هم جمع شده‌اند. ممکن است

بگویند این اتحاد صورتی از انضمام و التقاط دین و فلسفه است که به دلیل مسامحه «اتحاد» خوانده می‌شود. در این راه، دین و فلسفه هر دو صورتی بلکه در کنار هم قرار می‌گیرند.

رسم همسانی دین و فلسفه

راهی که فارابی گشود، راه فلسفه در جهانی بود که قانون و نظام زندگی‌اش، قانون و نظام دینی بود. در این راه، دین و فلسفه هر دو صورتی خاص پیدا کردند اما نه دین فلسفه شد و نه فلسفه را کسی به جای دین گرفت. آنچه واقع شد، این بود که دین و فلسفه در کنار هم قرار گرفتند و فلسفه‌ای به وجود آمد که دین را تأیید می‌کرد. کار بزرگ فارابی هم این بود که راه را برای در کنار هم قرار گرفتن



کار بزرگ فارابی طرح «اتحاد دین و فلسفه» بود که راه را برای قرار گرفتن دین و فلسفه باز کرد و راهی گشود که فلسفه به دیار اسلام بیاید

اکنون دیگر فلسفه راه نشان نمی‌دهد!
نمی‌گوییم تفکر نیست، آنچه هست، آینده‌سازی نمی‌کند. در تاریخ فلسفه، فیلسوفان طرح‌های تازه می‌یافتند و پیش می‌آوردند. اکنون دیگر فلسفه راه نشان نمی‌دهد، آینده را هم روشن نمی‌بیند. ظاهر این است که جهان به سمت قهر و خشونت بی‌حساب می‌رود و شاید در غیاب تفکر و فلسفه، زبان و قلم هم به خدمت قهر و خشونت و رذیلت درآید.



بشر